

برنامه ریزی راهبردی بافت های ناکارآمد شهری با رویکرد ارزیابی زمانی و مکانی آسیب های اجتماعی محله دردشت

مرضیه جوانی^۱، مسعود شفیعی دستجردی^۲

^۱ گروه مهندسی معماری و عمران برنامه ریزی شهری، واحد دولت آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران

^۲ گروه معماری و شهرسازی، واحد دولت آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول)

چکیده

بافت های ناکارآمد شهری به دلیل ضعف های کالبدی، مدیریتی و اجتماعی، بیش از سایر بخش های شهر در معرض بروز و تداوم آسیب های اجتماعی قرار دارند. محله دردشت اصفهان نیز به عنوان یکی از این بافت ها، با الگوهای متنوعی از آسیب های اجتماعی روبه روست و هنوز مشخص نیست کدام یک از عوامل کالبدی، مدیریتی و اجتماعی-فرهنگی بیشترین نقش را در کاهش این آسیب ها دارند و این آسیب ها در چه الگوی زمانی و مکانی بروز می یابند. هدف از این پژوهش، برنامه ریزی راهبردی بافت های ناکارآمد شهری با رویکرد ارزیابی زمانی و مکانی آسیب های اجتماعی در محله دردشت است. پژوهش حاضر با بهره گیری از روش ترکیبی (کمی-کیفی) و با اتکا به پرسشنامه محقق ساخته، به بررسی ارتباط میان متغیرهای کالبدی، مدیریتی و اجتماعی-فرهنگی به عنوان متغیرهای مستقل با کاهش آسیب های اجتماعی به عنوان متغیر وابسته می پردازد. جامعه آماری تحقیق را ساکنان محله دردشت تشکیل می دهند که با استفاده از نمونه گیری تصادفی ساده انتخاب شده اند. داده های گردآوری شده از طریق آزمون های آماری پارامتریک و نرم افزارهای تخصصی تحلیل شدند تا الگوهای فضایی-زمانی وقوع آسیب ها و راهکارهای مداخله ای مؤثر شناسایی گردد. روایی و پایایی ابزار تحقیق نیز از طریق تکنیک های علمی مورد تأیید قرار گرفت. یافته های پژوهش نشان داد که مؤلفه های اجتماعی و فرهنگی، به ویژه آموزش مهارت های زندگی و تقویت سرمایه اجتماعی، بیشترین تأثیر را بر کاهش آسیب های اجتماعی داشته اند. این مؤلفه ها با ضریب تأثیر معنادار ۰.۵۰۲، اهمیت راهبردهای نرم افزاری را در مقایسه با اقدامات صرفاً فیزیکی و سخت افزاری نشان می دهند. همچنین، تشویق مشارکت مردم، اجرای برنامه های آموزشی در حوزه مهارت های زندگی، آموزش شهروندی و ارتقای حس تعلق ساکنان، به شکل گیری محیطی امن تر و بانشاط تر منجر می شود و زمینه بروز ناهنجاری هایی همچون خشونت، اعتیاد، سرقت و جرائم خرد را کاهش می دهد. بر این اساس، نتایج پژوهش بر ضرورت تغییر پارادایم برنامه ریزی شهری از بازآفرینی صرفاً کالبدی به برنامه ریزی جامعه محور و جامع نگر تأکید دارد.

کلید واژه ها: بافت ناکارآمد شهری، آسیب های اجتماعی، برنامه ریزی راهبردی، تحلیل زمانی-مکانی، GIS، محله دردشت اصفهان

۱. مقدمه

روند شتابان شهرنشینی در ایران طی دهه‌های اخیر، پیامدهای گسترده‌ای در ابعاد کالبدی، اجتماعی و اقتصادی به همراه داشته است. یکی از مهم‌ترین چالش‌های ناشی از این روند، گسترش بافت‌های ناکارآمد شهری است که به دلیل فرسودگی کالبدی، کمبود خدمات عمومی و ضعف انسجام اجتماعی، بستری مستعد برای بروز آسیب‌های اجتماعی محسوب می‌شوند (Bahrainy & Aminzadeh, 2007)؛ پوراحمد و حبیبی، ۱۳۸۶). این بافت‌ها علاوه بر کاهش کیفیت زندگی ساکنان، زمینه‌ساز ناپایداری اجتماعی و اقتصادی نیز هستند و به‌طور مستقیم با مشکلاتی نظیر بیکاری، اعتیاد، سرقت و مهاجرت ارتباط دارند (James, 2026)؛ معروف‌نژاد، ۱۴۰۰). بافت‌های ناکارآمد در شهرهای ایران، به‌ویژه در کلان‌شهرها، نه تنها چهره شهر را تحت تأثیر قرار داده‌اند، بلکه با گسترش فقر و آسیب‌های اجتماعی، مدیریت شهری را با بحران‌هایی جدی مواجه ساخته‌اند (UN-Habitat, 2020). از این منظر، بازآفرینی و ساماندهی این بافت‌ها به‌عنوان راهبردی کلیدی در سیاست‌های توسعه شهری مطرح شده است (Bottero, Datola, & Monaco, 2020). شهر اصفهان به‌عنوان یکی از مهم‌ترین کلان‌شهرهای تاریخی ایران، در دهه‌های اخیر شاهد رشد ناهنجاری‌های اجتماعی در برخی از محلات قدیمی خود بوده است. محله دردشت نمونه‌ای شاخص از این نوع بافت‌هاست که در سال‌های اخیر با مشکلات متعددی چون افزایش سرقت‌های خرد، اعتیاد در میان جوانان، مهاجرت ساکنان بومی و ورود اقشار کم‌درآمد مواجه شده است (صالحی و رضویان، ۱۴۰۱). این شرایط ضرورت مداخلات راهبردی و علمی در بازآفرینی محله را آشکار می‌سازد.

بافت‌های ناکارآمد شهری، به‌ویژه در محلات تاریخی، حاصل ترکیب عوامل کالبدی، اقتصادی و اجتماعی هستند که به مرور زمان کارکرد خود را از دست داده‌اند. ضعف در ارائه خدمات شهری، فرسودگی بناها و کمبود فضاهای عمومی باعث می‌شود این محلات از چرخه پویایی و رشد شهری فاصله بگیرند و به کانون آسیب‌های اجتماعی بدل شوند (بحرینی، ۱۳۹۳؛ حسینی، شریفی و رستمی، ۱۳۹۹). در این محلات، به دلیل کاهش سرمایه اجتماعی و اعتماد متقابل میان ساکنان، احساس تعلق به محله ضعیف شده و ناامنی اجتماعی افزایش می‌یابد. چنین وضعیتی چرخه‌ای معیوب ایجاد می‌کند که در آن، فقر و آسیب‌های اجتماعی یکدیگر را بازتولید می‌کنند (tuzun guner, 2026). علاوه بر این، مهاجرت تدریجی ساکنان بومی و جایگزینی آنان با گروه‌های کم‌درآمد، مشکلات اقتصادی و اجتماعی را تشدید کرده و فرآیند فرسودگی را تسریع می‌کند (معروف‌نژاد، ۱۴۰۰). محله دردشت اصفهان، به‌رغم برخورداری از ارزش‌های تاریخی و هویتی، نمونه‌ای بارز از چنین چرخه معیوبی است. مطالعات اخیر نشان می‌دهد که در این محله، تمرکز آسیب‌ها بیشتر در بخش‌های مرکزی و جنوبی بوده است؛ مناطقی که با بیشترین فرسودگی کالبدی و ضعف زیرساختی مواجه هستند (صالحی و رضویان، ۱۴۰۱). در نتیجه، سوال اصلی پژوهش حاضر آن است که چگونه می‌توان با بهره‌گیری از تحلیل زمانی و مکانی آسیب‌های اجتماعی، راهبردهای مؤثر برای بازآفرینی و ساماندهی این محله طراحی کرد.

با عنایت به آنچه گفته شد، به نظر می‌رسد تبیین دقیق الگوهای رفتاری آسیب‌های اجتماعی در بستر زمان و مکان، سنگ‌بنای اصلی در تدوین برنامه ریزی راهبردی برای بافت‌های ناکارآمد شهری است. از این رو، پژوهش حاضر نه تنها به دنبال شناسایی کانون‌های بحرانی آسیب‌های اجتماعی در محله دردشت است، بلکه با تحلیل روند تغییرات این آسیب‌ها در بازه‌های زمانی مختلف، بر آن است تا چرایی و چگونگی پایداری یا جابه‌جایی این معضلات را ریشه‌یابی کند. هدف غایی این نوشتار، فراتر از ترسیم نقشه‌های توزیع فضایی، تدوین یک چارچوب راهبردی پویا برای بازآفرینی محله دردشت است که بر مبنای واقعیت‌های زمانی و مکانی استخراج شده، راهکارهای عملیاتی جهت کنترل و کاهش آسیب‌های اجتماعی در سطح منطقه یک اصفهان ارائه دهد. بر این اساس، پرسش اصلی پژوهش این است که: تحلیل زمانی و مکانی توزیع آسیب‌های

اجتماعی در محله دردشت، چگونه می‌تواند مبنای تدوین راهبردهای بهینه در برنامه‌ریزی و مدیریت بازآفرینی این بافت ناکارآمد قرار گیرد.

۲. پیشینه و مبانی نظری پژوهش

تحلیل بافت‌های ناکارآمد شهری به عنوان کانون‌های تولید ناهنجاری، از دهه ۱۹۸۰ میلادی تطور نظری عمیقی را تجربه کرده است. مطالعات کلاسیک نظیر Greenberg و Rohe (۱۹۸۴) برای نخستین بار رابطه میان طراحی محیطی و نرخ جرم را تبیین کرده و استدلال نمودند که کیفیت فضاهای عمومی مستقیماً بر امنیت اجتماعی اثرگذار است. در ادامه، Sampson و Raudenbush (۱۹۹۹) با معرفی نظریه «مشاهده اجتماعی سیستماتیک»، مفهوم «اختلال اجتماعی» را به عنوان پیامد زوال کالبدی مطرح کردند؛ آن‌ها بر این باور بودند که نارسایی‌های محیطی، زمینه‌ساز تضعیف انسجام محله‌ای و افزایش بزهکاری است. در ایران نیز Bahrainy و Aminzadeh (۲۰۰۷) بر ضرورت گذار از نوسازی صرفاً کالبدی به سمت مداخلات پایدار اجتماعی تأکید ورزیدند تا از بازتولید فقر در این بافت‌ها جلوگیری شود.

در ادبیات پژوهشی نوین (۲۰۲۶-۲۰۲۵)، نگرش به زوال شهری از یک «مشکل معماری» به یک «بحران اکولوژیک جرم» تغییر یافته است. Rappaport و همکاران (۲۰۲۵) در مطالعه خود مفهوم «چرخه نابودی شهری» را مطرح می‌کنند که نشان می‌دهد چگونه متروکه شدن فضا، کاهش امنیت و بازنمایی منفی رسانه‌ای در یک چرخه تقویت‌کننده، منجر به زوال کامل محله و تبدیل آن به کانون جرم می‌شود. همسو با این دیدگاه، Devaney (۲۰۲۲) با مفهوم‌سازی «مرگ بر اثر رهاشدگی»^۱ ثابت می‌کند که «رهاشدگی فضایی» فراتر از فقر، بنیادی‌ترین متغیر تبیین‌کننده نرخ بالای جنایت در محلات است. این نگاه را Murray و همکاران (۲۰۲۵) در قالب مفهوم «شهرسازی مورد مناقشه» تکمیل کرده و تأکید می‌کنند که فضاهای رهاشده، پناهگاه‌های غیررسمی برای فعالیت‌های مجرمانه ایجاد می‌کنند.

در کنار ابعاد کالبدی، پژوهشگران بر نقش «طرد اجتماعی» در شکل‌گیری هویت‌های مجرمانه تأکید دارند. McLeskey . (۲۰۲۶) Guy با طرح مفهوم «محله دفاع‌شده» نشان می‌دهند که چگونه برنامه‌ریزی‌های ناعادلانه می‌تواند ساکنان را به سمت کنش‌های تدافعی و گروه‌بندی‌های ناهنجار سوق دهد. همچنین، Bhanye و Matamanda (۲۰۲۶) با معرفی تیپولوژی «محلات خشن»^۲، استدلال می‌کنند که فقدان سیاست‌گذاری و طرد سیاسی، محلات را به کانون‌های «خشونت ساختاری» تبدیل می‌کند. در همین راستا، Rogers (۲۰۲۴) نیز با بررسی تفکیک سکونت، نشان می‌دهد که چگونه استراتژی‌های زیست‌محیطی ناقص، باعث شکل‌گیری نگرش‌های ضداجتماعی و تضعیف سرمایه اجتماعی در محلات می‌شود. در فضای پژوهشی ایران، این روند با تأکید بر تحلیل‌های آماری و فضایی دنبال شده است. مطالعاتی نظیر پوراحمد و حبیبی (۱۳۸۶) و بحرینی (۱۳۹۳)، پایه نظری بازآفرینی در بافت‌های تاریخی را بر پیوند خدمات شهری و امنیت استوار کردند. در سال‌های اخیر، پژوهش‌هایی مانند نصیری و همکاران (۱۴۰۲) با استفاده از آزمون‌های آماری به صورت تجربی اثبات کرده‌اند که در ایران، بزهکاری در کانون‌های بحرانی بافت ناکارآمد، مستقیماً تمامی ابعاد امنیت زندگی را تحت تأثیر قرار داده و با پایین آوردن کیفیت زندگی، چرخه‌ای معیوب از جرم و ناکارآمدی ایجاد می‌کند. سایر مطالعات داخلی همچون معروف‌نژاد (۱۴۰۰) نیز پیوند میان بیکاری، اعتیاد و کاهش اعتماد اجتماعی را در این بافت‌ها به عنوان عاملی پیش‌برنده در ناامنی تأیید کرده‌اند.

^۱ Death by Abandonment

^۲ Rough Neighborhoods

ستارزاده و بلیلان اصل (۱۴۰۴) با استفاده از تکنیک DANP، مؤلفه‌های زیست‌محیطی و دسترسی را در بازتولید ناکارآمدی کلیدی دانسته‌اند. همچنین، محمدی راستی و همکاران (۱۴۰۴) بر «پایداری زیرساختی» به عنوان پیش‌شرط کنترل جرم تأکید ورزیده و محمودزاده و همکاران (۱۴۰۴) با تحلیل شبکه‌ای، استراتژی‌های بازآفرینی محافظه کارانه و هویت‌محور را برای کنترل آسیب‌ها پیشنهاد کرده‌اند. با این حال، شکافی که در این پیشینه مشاهده می‌شود، ضرورت تلفیق «مدل‌های نوین تحلیل زمانی-مکانی» با «واقعیت‌های زیست‌شده در بافت‌های ناکارآمد ایران» است؛ خلئی که پژوهش حاضر با هدف تدوین چارچوب راهبردی برای محله دردشت اصفهان سعی در پر کردن آن دارد.

در جمع‌بندی مطالعات انجام‌شده می‌توان گفت که اگرچه پژوهش‌های پیشین، از نظریات کلاسیک Rohe و Greenberg تا مدل‌سازی‌های پیشرفته Tüzün Güner (۲۰۲۶)، هر یک از زاویه‌ای به تبیین ابعاد گوناگون بافت‌های ناکارآمد شهری پرداخته‌اند، اما بر این نکته کلیدی اتفاق نظر دارند که ناکارآمدی شهری پدیده‌ای چندبعدی است که در پیوند متقابل با عوامل اجتماعی و محیطی تداوم می‌یابد. مطالعات کلاسیک بر نقش ساختار فضایی در جرم‌خیزی تأکید داشتند، در حالی که پژوهش‌های مدرن نظیر Murray و همکاران (۲۰۲۵) و Bhanye و Matamanda (۲۰۲۶)، رهاشدگی فضایی و طرد اجتماعی را موتور محرک چرخه‌های ناامنی می‌دانند. در فضای داخلی نیز، یافته‌های نصیری و همکاران (۱۴۰۲) و ستارزاده (۱۴۰۴) بر پیوند مستقیم زوال کالبدی با کاهش امنیت زندگی و افت کیفیت محیطی در ایران صحنه گذاشته‌اند.

با این حال، بررسی سیر تحول این مطالعات نشان می‌دهد که علی‌رغم پیشرفت‌های نظری، همچنان شکافی عمیق در زمینه تحلیل «هم‌زمان و نظام‌مند پویایی‌های زمانی و مکانی» در مقیاس محلات تاریخی و ناکارآمد وجود دارد. از این‌رو، پژوهش حاضر با تمرکز بر محله دردشت، تلاش می‌کند این خلأ را پوشش دهد؛ بدین معنا که برخلاف مطالعاتی که صرفاً بر توزیع فضایی یا تحلیل‌های آماری ایستا تمرکز کرده‌اند، این تحقیق با رویکردی تلفیقی به دنبال تبیین الگوهای رفتاری آسیب‌های اجتماعی در بستر زمان و مکان است. در واقع، ضرورت این پژوهش در آن است که نتایج حاصل از مطالعات پیشین را به یک چارچوب راهبردی پویا پیوند داده تا برخلاف الگوهای سنتی بازآفرینی، راهکارهایی موضعی، هدفمند و زمان‌محور برای مدیریت بحران در بافت‌های ناکارآمد ارائه نماید.

پس از بررسی و واکاوی متون نظری و تجارب جهانی و داخلی، گام بعدی در این پژوهش، عملیاتی‌سازی مفاهیم انتزاعی به شاخص‌های قابل سنجش است. هدف از این بخش، پل زدن میان نظریات «زوال شهری» و «ناامنی فضایی» با واقعیت‌های موجود در محله دردشت است. بدین منظور، با روش تحلیل محتوای کیفی، کلیدواژه‌ها و متغیرهای تکرارپذیر در پژوهش‌های پیشرو (۲۰۲۲ تا ۲۰۲۶) شناسایی و در قالب سه بعد اصلی «کالبدی-محیطی»، «اجتماعی-فرهنگی» و «مدیریتی-نهادی» دسته‌بندی شدند. جدول ذیل، نحوه استخراج این شاخص‌ها و ماخذ هر یک را نشان می‌دهد:

جدول (۱): مؤلفه‌ها و شاخص‌های استخراج شده از پیشینه پژوهش

کالبد اصلی	شاخص‌های استخراجی	نویسندگان	عنوان مقاله
کالبدی-فضایی	نورپردازی معابر، فضاهای عمومی، معابر تنگ و نفوذناپذیر، کمبود فضای سبز	Greenberg & Rohe (1984)	طراحی محله و جرم: آزمون دو دیدگاه
کالبدی-زوال	نوسازی بافت فرسوده، تراکم بالای جمعیت، کیفیت ابنیه	Tüzün Güner & Büyükşahin (2026)	مدل خودکاره سلولی ماتریس محور برای تحلیل زوال شهری و شاخص‌های حیات در مقیاس محله
امنیت-اجتماعی	آسیب‌های اجتماعی (اعتیاد/سرقت)، حضور نگهبان و گشت‌های امنیتی	Nasiri et al. (2023)	سنجش تأثیر بزهکاری بر امنیت جانی در بافت‌های ناکارآمد
کالبدی-محیطی	تحلیل زیرساختی، مؤلفه‌های منظر شهری و دسترسی فضایی	Sattarzadeh & Balilan Asl (2025)	تحلیلی بر آسیب‌های اثرگذار بر ناکارآمدی بافت‌های تاریخی با رویکرد بازآفرینی
اجتماعی-رفتاری	تأثیر نوسازی بر کاهش اعتیاد، آموزش مهارت‌های اجتماعی	Mohammadi Rasti et al. (2025)	بررسی و تبیین الگوهای بازآفرینی در بافت‌های ناکارآمد شهری
مدیریتی-نهادی	نظارت شهرداری، راهبردهای مدیریتی و حکمرانی محلی	Mahmoudzadeh et al. (2025)	ارزیابی راهبردهای بازآفرینی بافت فرسوده با رویکرد توسعه پایدار شهری
اجتماعی-فرهنگی	ایجاد مراکز فرهنگی و ورزشی، حس تعلق به محله	Bhanye & Matamanda (2026)	منطق «محله‌های خشن» به عنوان سنخ‌شناسی سکونتگاه‌های انسانی
رهاشدگی فضایی	فضاهای دفاع‌نشده، پناهگاه‌های جرم، نقاط کور شهری	Murray et al. (2025)	شهرسازی مورد مناقشه رهاشدگی: پس‌مرگ دو محله آسیب‌دیده در دیترویت

مؤلفه‌های استخراج‌شده از متون تخصصی و پژوهش‌های معتبر، تبیین ابعاد آسیب‌زایی در بافت‌های ناکارآمد شهری بر پایه‌ی هشت محور کلیدی صورت گرفته است که هر یک جنبه‌ای از زیست شهری در محله دردشت را پوشش می‌دهند. این شاخص‌ها نشان می‌دهند که آسیب‌های اجتماعی صرفاً محصول رفتارهای فردی نیستند، بلکه ریشه در ساختار کالبدی، کیفیت محیطی و الگوهای مدیریتی فضا دارند.

در مرتبه نخست، شاخص‌های «کالبدی-فضایی» و «کالبدی-زوال» بر پیوند مستقیم میان کیفیت فیزیکی محیط و امنیت تأکید دارند. مؤلفه‌هایی نظیر ضعف نورپردازی معابر، نفوذناپذیری ناشی از معابر تنگ و کمبود فضای سبز، در کنار زوال ابنیه و تراکم بالای جمعیت، نه تنها کیفیت زندگی را تقلیل می‌دهند، بلکه با ایجاد «نقاط کور» و کاهش «نظارت طبیعی»، بستر مساعدی را برای وقوع جرائم فراهم می‌سازند. این نگاه با مفهوم «رهاشدگی فضایی» تکمیل می‌شود؛ جایی که فضاهای دفاع‌نشده و پناهگاه‌های جرم در نقاط رهاشده‌ی شهری، به کانون‌های امن برای بزهکاران تبدیل می‌شوند. در واقع، زوال کالبدی با کاهش دید و نظارت، عملاً فضا را از تصرف ساکنان خارج کرده و در اختیار گروه‌های آسیب‌زا قرار می‌دهد. در لایه‌ای عمیق‌تر، شاخص‌های «امنیت-اجتماعی» و «اجتماعی-رفتاری» به پیامدهای انسانی این ناکارآمدی می‌پردازند. استخراج مؤلفه‌هایی چون میزان شیوع اعتیاد و سرقت در کنار راهکارهایی نظیر آموزش مهارت‌های اجتماعی، نشان‌دهنده این

واقعیت است که بازآفرینی تنها یک پروژه ساختمانی نیست. بر اساس این شاخص‌ها، نوسازی بافت زمانی موفق است که بتواند رفتارهای پرخطر را کاهش داده و با تقویت ظرفیت‌های انسانی، از بازتولید بزهکاری جلوگیری کند. این رویکرد در شاخص‌های «اجتماعی-فرهنگی» با تأکید بر ایجاد مراکز فرهنگی-ورزشی و ارتقای حس تعلق به محله تقویت می‌شود؛ چرا که پیوند عاطفی ساکنان با محیط زندگی‌شان، قدرتمندترین سد دفاعی در برابر ناهنجاری‌های رفتاری است.

در نهایت، شاخص‌های «کالبدی-محیطی» و «مدیریتی-نهادی» چارچوب عملیاتی و حاکمیتی این تحول را ترسیم می‌کنند. تحلیل زیرساختی و منظر شهری در کنار راهبردهای مدیریتی و نظارت شهرداری، نشان‌دهنده ضرورت یک حکمرانی محلی مقتدر و آگاه است. این شاخص‌ها تبیین می‌کنند که بدون وجود یک نظام نظارتی منسجم و استراتژی‌های بازآفرینی پایدار، حتی مداخلات کالبدی نیز ممکن است به شکست بینجامند. بنابراین، مجموعه شاخص‌های استخراجی این پژوهش، یک مدل یکپارچه را ارائه می‌دهند که در آن «امنیت» محصول هم‌افزایی میان کالبد اصلاح‌شده، فضای مدیریت‌شده و جامعه‌ی توانمند است و به عنوان مبنای ارزیابی وضعیت محله در دشت در این مطالعه به کار گرفته شده‌اند.

۳. روش تحقیق

پژوهش حاضر از نظر هدف، یک مطالعه کاربردی-توسعه‌ای است که با هدف ارائه راهبردهای جامع برای بازآفرینی و ساماندهی بافت‌های ناکارآمد شهری تدوین شده است. از نظر ماهیت و روش‌شناسی، این تحقیق در زمره مطالعات ترکیبی (کمی-کیفی) قرار می‌گیرد که با بهره‌گیری از رویکرد اکتشافی متوالی، تلاش دارد تا با تلفیق داده‌های کمی و تحلیل‌های کیفی، تصویری جامع و چندبعدی از وضعیت آسیب‌های اجتماعی در محله دردشت اصفهان ارائه دهد (Creswell & Plano Clark, ۲۰۱۷). جامعه آماری این پژوهش شامل تمامی ساکنان، کسبه و ذی‌نفعان محله دردشت اصفهان است؛ محله‌ای با پیشینه تاریخی غنی در شمال شهر اصفهان که وجه تسمیه آن از ترکیب «درخت» و «دشت» برگرفته شده و امروزه به دلیل فرسودگی کالبدی و بروز آسیب‌های اجتماعی، به نمونه‌ای بارز از بافت‌های ناکارآمد شهری تبدیل شده است. بر اساس آمارهای رسمی مرکز آمار ایران (سرشماری سال ۱۴۰۰)، جمعیت این محله حدود ۱۵۰۰۰ نفر برآورد شده است که در این پژوهش، گروه‌های هدف شامل ساکنان بومی (خانوارهای ساکن در بافت تاریخی)، مهاجران (ساکنان ناشی از تحولات اقتصادی و اجتماعی) و مغازه‌داران و کسبه (به عنوان متغیرهای کلیدی در شکل‌گیری الگوهای رفتاری و تجاری محله) مورد توجه قرار گرفته‌اند. برای انتخاب پاسخگویان، معیارهای ورود به نمونه شامل سکونت حداقل یک‌ساله در محله، سن بالای ۱۸ سال و تمایل به مشارکت در فرآیند پژوهش تعیین گردید. جهت تعیین حجم نمونه اولیه، از فرمول کوکران استفاده شد که با سطح خطای ۵ درصد، عدد ۳۷۴ را پیشنهاد می‌دهد؛ با این حال، به دلیل محدودیت‌های اجرایی و با استناد به مبانی روش‌شناسی آماری، حجم نمونه به ۲۰۰ نفر تعدیل گردید. این تعدیل بر پایه دیدگاه متخصصان آمار (از جمله Kline, 2011 و Tabachnick & Fidell, 2013) توجیه می‌پذیرد که برای پژوهش‌های اجتماعی در مقیاس محله‌ای، به‌ویژه زمانی که مدل‌سازی راهبردی و تحلیل‌های فضایی مد نظر است، نمونه‌ای در بازه ۲۰۰ تا ۳۰۰ نفر، حد نصابی کافی برای دستیابی به اعتبار و پایایی مورد نیاز (Power Analysis) محسوب می‌شود.

فرآیند گردآوری داده‌ها در این پژوهش با یک رویکرد ترکیبی منسجم انجام شده است. در گام نخست، برای تدوین چارچوب نظری و استخراج شاخص‌های ارزیابی آسیب‌ها، از روش مطالعات کتابخانه‌ای و اسنادی استفاده گردید و همزمان، طرح‌های جامع و تفصیلی منطقه دردشت بازخوانی شد تا سیاست‌های کلان مدیریت شهری شناسایی شوند.

در فاز میدانی، پژوهش از منظر روش‌شناسی بر «ارزیابی زمانی و مکانی آسیب‌های اجتماعی» تمرکز دارد تا به جای مداخله صرف کالبدی، راهبردهای پویا برای بازآفرینی ارائه دهد. در این مرحله، مشاهده مستقیم برای بررسی وضعیت معابر (نفوذپذیری و تنگناهای حرکتی)، شناسایی کاربری‌های پرخطر (اماکن متروکه و سکونتگاه‌های غیررسمی) و تحلیل امنیت محیطی (نورپردازی و نظارت اجتماعی) صورت گرفت. برای ثبت دقیق مشاهدات و تحلیل همبستگی آن‌ها با آسیب‌های اجتماعی، از نقشه‌های سیستم اطلاعات جغرافیایی بهره گرفته شد. علاوه بر این، مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته با ساکنان قدیمی، کسبه و مسئولان محلی انجام شد تا دیدگاه‌های ذینفعان درباره ریشه‌های ناهنجاری‌ها جمع‌آوری گردد. در نهایت، با تکیه بر یافته‌های مراحل پیشین، پرسشنامه‌ای استاندارد طراحی شد که شامل پرسش‌های بسته (مبتنی بر مقیاس لیکرت برای سنجش شدت تأثیر عوامل کالبدی و اجتماعی) و پرسش‌های باز (برای دریافت پیشنهادات راهبردی) است تا زمینه لازم برای تحلیل نهایی و ارائه پیشنهادات جهت ارتقای کیفیت زیست در محله دردشت فراهم شود.

۴. یافته‌های پژوهش

در این بخش، داده‌های حاصل از پرسشنامه‌های توزیع‌شده در محله دردشت اصفهان در دو سطح توصیفی و استنباطی مورد واکاوی قرار می‌گیرند. ابتدا سیمای عمومی جامعه آماری ترسیم شده و سپس با بهره‌گیری از آزمون‌های آماری پارامتریک در محیط نرم‌افزار SPSS، فرضیات پژوهش پیرامون نقش مؤلفه‌های کالبدی، برنامه‌ریزی و ابعاد زمانی-مکانی بر آسیب‌های اجتماعی بافت ناکارآمد محله مورد تحلیل قرار می‌گیرند.

- تحلیل توصیفی ویژگی‌های جمعیت‌شناختی

در گام نخست، برای درک دقیق‌تر بستر انسانی پژوهش، ویژگی‌های فردی و موقعیت سکونت ۲۰۰ نفر از پاسخگویان بررسی گردید. شناخت این ویژگی‌ها از آن جهت اهمیت دارد که ادراک از امنیت و آسیب‌های اجتماعی ارتباط مستقیمی با سن، سطح آگاهی و محل زیست روزمره افراد در بطن بافت دارد.

جدول (۲): خلاصه ویژگی‌های جمعیت‌شناختی و عمومی پاسخگویان

متغیر	دسته‌بندی	فراوانی	درصد فراوانی
جنسیت	مرد	۱۴۰	۷۰
	زن	۶۰	۳۰
مدت سکونت	کمتر از ۵ سال	۱۷	۸/۵
	۵ تا ۱۰ سال	۸۵	۴۲/۵
	بیش از ۱۰ سال	۹۸	۴۹
کل		۲۰۰	۱۰۰

براساس یافته‌های جدول شماره ۲، از منظر جنسیت، ۷۰ درصد پاسخگویان را مردان و ۳۰ درصد را زنان تشکیل می‌دهند؛ این توزیع متأثر از ماهیت دسترسی به محیط‌های عمومی و بافت‌های تجاری محله دردشت است که در ساعات پیمایش میدانی، مشارکت مردان در فضای عمومی محله مشهودتر بوده است.

در خصوص مدت سکونت، مجموعاً ۹۱.۵ درصد پاسخگویان بیش از ۵ سال در این محله ساکن بوده‌اند که از این میان، ۴۹ درصد سابقه‌ای بیش از ۱۰ سال دارند. این «طول مدت سکونت بالا» نقطه قوت پژوهش حاضر محسوب می‌شود؛ چرا که پاسخگویان دارای «تجربه زیسته» کافی از تغییرات کالبدی و اجتماعی محله بوده و قضاوت‌های آنان درباره آسیب‌های اجتماعی، از پشتوانه ذهنی عمیق و آگاهی تاریخی نسبت به محله برخوردار است.

ارزیابی ضرورت رویکرد فضایی-زمانی در مدیریت آسیب‌ها

پیش از ورود به مدل‌های رگرسیونی، ضرورت تمرکز بر ابعاد «مکان» و «زمان» در برنامه‌ریزی محله دردشت از طریق آزمون t تک‌نمونه‌ای مورد ارزیابی قرار گرفت. این آزمون مشخص می‌کند که آیا از دیدگاه ساکنان، آسیب‌های اجتماعی دارای کانون‌های جغرافیایی و بازه‌های زمانی خاصی هستند یا توزیعی تصادفی دارند.

جدول (۲): نتایج آزمون t تک‌نمونه‌ای جهت اولویت‌بندی ابعاد مکانی و زمانی

مؤلفه ارزیابی	میانگین	انحراف معیار	آماره t	Sig. (2-tailed)	تفاوت از میانگین (۳)	وضعیت
ابعاد مکانی (کانون‌های جرم‌خیز)	۳/۶۹	۰/۶۶۸	۷۸/۱۲۹	۰/۰۰۱	+۰/۶۹	مطلوب و معنادار
ابعاد زمانی (ساعات و ایام خاص)	۳/۶۹	۰/۸۱۱	۶۴/۳۷۲	۰/۰۰۱	+۰/۶۹	مطلوب و معنادار

یافته‌های حاصل از این آزمون نشان‌دهنده آن است که میانگین نظرات در هر دو بُعد مکانی و زمانی (۳/۶۹) به شکلی معنادار و با اختلاف آماری مثبت، فراتر از حد متوسط طیف لیکرت قرار گرفته است. این سطح از معناداری ($p < 0.001$) تایید می‌کند که آسیب‌های اجتماعی در محله دردشت وابستگی شدیدی به موقعیت‌های مکانی مستعد (مانند مخروبه‌ها و فضاها بی‌دفاع) و همچنین بازه‌های زمانی خاص (مانند ساعات پایانی شب) دارند. لذا هرگونه برنامه‌ریزی راهبردی برای بازآفرینی این بافت باید لزوماً بر مبنای مدیریت هم‌زمان فضا و زمان استوار باشد تا کارایی لازم را در کاهش نرخ بزهکاری ایفا کند.

تحلیل ساختاری پیش‌بین‌های کاهش آسیب و بازآفرینی بافت

در این مرحله، برای تبیین روابط علی و سنجش میزان تأثیرگذاری متغیرهای مستقل بر کاهش آسیب‌های اجتماعی، سه مدل رگرسیون چندگانه در قالب یک ساختار یکپارچه پیاده‌سازی شد. این مدل‌ها به ترتیب نقش عوامل نرم‌افزاری برنامه‌ریزی، کیفیت کالبدی فضای شهری و در نهایت همبستگی ابعاد زمان و مکان را در پیش‌بینی متغیر وابسته واکاوی می‌کنند.

جدول (۴): تحلیل ضرایب رگرسیون چندگانه در سه سطح: برنامه‌ریزی، کالبدی و فضایی-زمانی

شاخص‌های برآزش مدل	Sig.	آماره t	Beta (β)	متغیرهای پیش‌بین (مستقل)	مدل تحلیلی
R2=0.62	۰/۰۰۱	۵/۸۵۴	۰/۵۰۲	آموزش مهارت‌های اجتماعی	مدل اول: برنامه‌ریزی شهری
F= 81.69	۰/۰۱۸	۲/۳۷۸	۰/۱۸۳	نوسازی بافت فرسوده	
Sig= 0/001	۰/۰۲۰	۵/۳۴۶	۰/۱۶۱	ایجاد مراکز فرهنگی	مدل دوم: کیفیت فضای شهری
R2=0/44	۰/۰۰۱	۶/۹۵۷	۰/۴۶۸	نورپردازی معابر	
F= 30.45	۰/۰۰۱	۵/۱۹۴	۰/۳۴۰	کمبود فضای سبز	
R2= 0.17	۰/۰۰۲	۳/۲۰۲	۰/۲۳۵	ساعت مستعد آسیب (زمان)	
F= 13.71	۰/۰۰۲	۳/۱۱۵	۰/۲۲۸	روزهای خاص (تعطیلات)	مدل سوم ارتباط مکان و زمان
Sig=0.001	۰/۰۱۵	۲/۴۴۳	۰/۱۵۹	مناطق مستعد آسیب (مکان)	

تحلیل ضرایب استاندارد شده (Beta) در سه مدل فوق، بینش عمیقی از اولویت‌های مداخله در بافت دردشت به دست می‌دهد. در مدل اول، متغیر آموزش مهارت‌های اجتماعی با ضریب ۵۰.۲ درصد، قدرتمندترین پیش‌بین است که نشان می‌دهد راهکارهای اجتماعی-فرهنگی بر اقدامات صرفاً عمرانی اولویت دارند. در مدل دوم که به کیفیت فضا می‌پردازد، نقش حیاتی نورپردازی معابر در کاهش ترس از جرم برجسته شده است، در حالی که جهت منفی ضریب معابر تنگ (۰.۱۵۱-) گویای این واقعیت است که نفوذناپذیری کالبدی در این محله تاریخی، عملاً به عنوان تسهیل‌گر آسیب‌های اجتماعی عمل می‌کند. در نهایت، مدل سوم با تایید نقش تعیین‌کننده ساعات مستعد آسیب و روزهای تعطیل، اثبات می‌کند که زمان‌مندی بزهکاری حتی از مکان‌مندی آن در این محله پراهمیت‌تر است؛ به گونه‌ای که با تغییر چرخه زمانی و افت نظارت اجتماعی در ساعات خاص، پتانسیل جرم‌خیزی در نقاط حساس بافت به شدت جهش می‌یابد.

-تحلیل واریانس فضایی جرم‌خیزی در پهنه‌های محله

در گام نهایی، به منظور تدقیق یافته‌ها و بررسی اینکه آیا نرخ وقوع آسیب‌های اجتماعی در نقاط مختلف جغرافیایی محله دردشت تفاوت معناداری با یکدیگر دارد، آزمون تحلیل واریانس یک‌طرفه (ANOVA) به همراه آزمون پیش‌فرض همگنی واریانس‌های لوین انجام گرفت.

جدول (۵): نتایج آزمون ANOVA و مقایسه میانگین آسیب‌خیزی در پهنه‌های چهارگانه محله

تغییرات	مجموع مربعات	df	میانگین مربعات	آماره F	Sig.	نتیجه آزمون لوین
بین گروه‌ها (پهنه‌ها)	۷/۹۹۹	۳	۲/۶۶۶	۳/۱۷۰	۰/۰۲۵	Sig=0.055
درون گروه‌ها	۱۶۴/۹۵۶	۱۹۶	۰/۸۴۲	—	—	(تایید همگنی)
کل	۱۷۲/۹۵۵	۱۹۹	—	—	—	—

نتایج به دست آمده از تحلیل واریانس، تفاوت معنادار سطح آسیب‌خیزی در پهنه‌های مختلف محله را با اطمینان ۹۵ درصد تأیید می‌کند ($p=0.025$). بر اساس مقایسه میانگین‌ها، حاشیه محله (۳.۴۹) و مرکز محله (۳.۴۴) بحرانی‌ترین نقاط از منظر تجمع آسیب‌های اجتماعی شناخته شده‌اند. این ناهمگنی فضایی نشان‌دهنده آن است که حاشیه محله به دلیل انزوای جغرافیایی و مرکز محله به دلیل تراکم بافت فرسوده و رهاشدگی بناهای تاریخی، به کانون‌های ناامنی تبدیل شده‌اند. در مقابل، کمترین میزان آسیب در مناطق صنعتی و کارگاهی (۲.۶۳) مشاهده شد که می‌تواند ناشی از تداوم نظارت طبیعی توسط شاغلین در طول روز باشد. این یافته‌ها بر لزوم اتخاذ راهبردهای بازآفرینی متمایز برای هر پهنه تأکید داشته و ضرورت مداخلات متمرکز در کانون‌های بحرانی (مرکز و حاشیه) را برای خروج محله دردشت از چرخه ناکارآمدی اثبات می‌نماید.

۵. بحث

تحلیل یافته‌های حاصل از پیمایش در محله دردشت اصفهان نشان‌دهنده یک رابطه دیالکتیک میان «فرسودگی کالبدی» و «زوال اجتماعی» است. نتایج پژوهش حاضر در وهله نخست با نظریه «پنجره‌های شکسته ویلسون و کلینگ همسویی کامل دارد؛ چرا که بر اساس یافته‌های جدول (۳)، متغیر نوسازی بافت و بهبود کیفیت کالبدی نقش معناداری در کاهش آسیب‌ها ایفا می‌کند. این امر گویای آن است که رهاشدگی بناهای تاریخی در مرکز محله دردشت، سیگنالی از فقدان نظارت را به بزهکاران مخابره کرده و زمینه را برای تجمع آسیب‌هایی نظیر اعتیاد و سرقت فراهم آورده است. این یافته با پژوهش نصیری و همکاران (۱۴۰۲) که بر نقش امنیت زندگی در بافت‌های ناکارآمد تأکید داشتند، مطابقت دارد.

در تبیین نقش عوامل برنامه‌ریزی، غلبه شاخص «آموزش مهارت‌های اجتماعی» با ضریب بتای ۰.۵۰۲ بر سایر متغیرها، نشان‌دهنده چرخشی پارادایمیک در نیازهای محله است. این نتیجه با دیدگاه‌های راپاپورت و همکاران (۲۰۲۵) همخوان است که معتقدند بازآفرینی صرفاً یک اقدام فیزیکی نیست، بلکه باید بر توانمندسازی جامعه محلی استوار باشد. در واقع، در محله دردشت، علی‌رغم وجود فرسودگی، پتانسیل‌های اجتماعی نهفته‌ای وجود دارد که در صورت آموزش و جلب مشارکت، می‌تواند به عنوان «سرمایه اجتماعی» در برابر نفوذ آسیب‌ها عمل کند. این موضوع خلأ موجود در رویکردهای صرفاً کالبدی دهه‌های گذشته در اصفهان را به خوبی نمایان می‌سازد.

یکی از کلیدی‌ترین یافته‌های این پژوهش، اثبات اهمیت «بعد زمانی» در کنار «بعد مکانی» است. نتایج مدل سوم رگرسیون نشان داد که ساعت وقوع آسیب (۰.۲۳۵) حتی بیش از مکان وقوع بر نرخ جرم‌خیزی تأثیر دارد. این یافته با نظریه فعالیت‌های تکراری کوهن و فالسون پیوند می‌خورد. در محله دردشت، با غروب آفتاب و تعطیلی فعالیت‌های تجاری در محدوده بازار و معابر اصلی، «نظارت طبیعی» به شدت افت کرده و فضاهای عمومی به «قلمروهای بی‌دفاع» تبدیل می‌شوند. این پدیده که در نتایج موری و همکاران (۲۰۲۵) نیز به عنوان «پویایی زمانی جرم» مطرح شده بود، در دردشت به دلیل وجود معابر تنگ و نفوذناپذیری کالبدی (که در یافته‌های کالبدی با ضریب منفی تأیید شد) تشدید می‌گردد.

همچنین، تحلیل واریانس فضایی (ANOVA) نشان داد که توزیع آسیب‌ها در پهنه‌های چهارگانه محله یکسان نیست. بحرانی بودن وضعیت «حاشیه محله» و «مرکز محله» بازتاب‌دهنده مفهوم «طردهایی (Spatial Exclusion)» است که بانیه و ماتاماندا (۲۰۲۶) در مطالعات خود به آن اشاره کرده‌اند. حاشیه محله دردشت به دلیل گسست از شبکه‌های اصلی شهری و مرکز آن به دلیل رهاشدگی فضایی، به پناهگاه‌های امنی برای رفتارهای انحرافی تبدیل شده‌اند. این در حالی است که مناطق صنعتی/کارگاهی به دلیل وجود پویایی اقتصادی و حضور مستمر انسانی، کمترین میزان آسیب را تجربه می‌کنند؛ امری که مهر تأییدی بر نظریه «چشم‌های خیابان» جین جیکوبز و تأثیر حضور جمعیت فعال بر امنیت شهری است.

در نهایت، همسویی یافته‌های این تحقیق با مطالعات ستارزاده و بالیلان اصل (۱۴۰۴) نشان می‌دهد که در بافت‌های تاریخی ایران، «نورپردازی» و «نوسازی هوشمند» کلیدی‌ترین ابزارهای کالبدی برای بازگرداندن حیات به شبکه‌های معابر هستند. پژوهش حاضر با ترکیب متغیرهای مکانی و زمانی، گامی فراتر از مطالعات پیشین برداشته و ثابت کرد که برنامه‌ریزی راهبردی برای محله دردشت نمی‌تواند صرفاً بر نقشه (مکان) متمرکز باشد، بلکه باید «جدول زمانی فعالیت‌ها» را نیز به عنوان یک متغیر مداخله‌گر در طراحی شهری و گشت‌های انتظامی لحاظ نماید.

۶. نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف واکاوی نقش مؤلفه‌های برنامه‌ریزی شهری در کاهش آسیب‌های اجتماعی در محله تاریخی و ناکارآمد دردشت اصفهان به انجام رسید. فرآیند بازآفرینی در این بافت، فراتر از یک نوسازی کالبدی صرف، به عنوان یک نظام پیچیده از تعاملات انسانی، زمانی و کالبدی مورد واکاوی قرار گرفت. یافته‌های حاصل از تحلیل رگرسیون و آزمون‌های مقایسه میانگین، منظومه‌ای از نتایج را ترسیم می‌کند که در آن، انسان و آگاهی اجتماعی در کانون توجه قرار دارند.

نخستین و کلیدی‌ترین نتیجه این تحقیق، برتری قاطع رویکردهای نرم‌افزاری بر اقدامات سخت‌افزاری است. اختصاص ضریب تأثیر ۰/۵۰۲ به مؤلفه آموزش مهارت‌های زندگی و تقویت سرمایه اجتماعی، در حالی که نوسازی کالبدی ضریب ۰/۱۸۳ را به خود اختصاص داده، حاوی یک پیام راهبردی برای سیاست‌گذاران شهری است؛ مبنی بر اینکه کالبد فرسوده دردشت، بدون تزریق آگاهی و مشارکت ساکنان، با نوسازی فیزیکی صرف به امنیت پایدار دست نخواهد یافت. در واقع، آسیب‌های اجتماعی نظیر اعتیاد و سرقت در این محله، بیش از آنکه محصول دیوارهای فرسوده باشند، محصول انزوای اجتماعی و فقدان مهارت‌های ارتباطی در بین برخی گروه‌های ساکن هستند که لزوم چرخش پارادایم از اقدامات فیزیکی به برنامه‌ریزی جامعه‌محور را اثبات می‌کند. دومین نتیجه محوری، اثبات فرضیه مکان‌مندی و زمان‌مندی بزه در بافت‌های ناکارآمد است. تحلیل‌های آماری نشان داد که آسیب‌های اجتماعی در دردشت، توزیعی تصادفی ندارند؛ بلکه در کانون‌های داغ جغرافیایی مانند مرکز محله و حاشیه‌های رهاشده و در ساعات پیک به‌ویژه ساعات پایانی شب و ایام تعطیل متمرکز شده‌اند که این امر بیانگر وقوع فلج نظارتی و افت شدید نظارت طبیعی در زمان‌های خاص است. در نهایت، پژوهش به این جمع‌بندی رسید که ناکارآمدی محله دردشت، ریشه در یک گسست مدیریتی و نبود ساختارهای نظارتی مشارکتی دارد که با ایجاد بیگانگی اجتماعی، منجر به کاهش حس تعلق و رهاشدگی فضاهای عمومی شده است.

در راستای پاسخ به پرسش‌های پژوهش و عملیاتی‌سازی این یافته‌ها، بازآفرینی محله دردشت نیازمند مداخلاتی همه‌جانبه و پیوسته است که در وهله نخست باید بر متغیرهای نرم‌افزاری و برنامه‌ریزی اجتماعی متمرکز شود. در این راستا، طراحی و راه‌اندازی مراکز تخصصی آموزش مهارت‌های زندگی با اولویت آموزش مهارت‌های ارتباطی، حل مسئله و مدیریت خشم برای گروه‌های سنی مختلف می‌تواند بنیان‌های رفتاری بزهکاری را تضعیف کند. همگام با این اقدامات آموزشی، تدوین برنامه‌های توانمندسازی اقتصادی با تمرکز بر احیای صنایع دستی و گردشگری در این بافت تاریخی، زمینه‌های فقر معیشتی را کاهش داده و با طراحی کمپین‌های آگاهی‌بخش محله‌محور، حس مسئولیت‌پذیری جمعی تقویت می‌شود. مکمل این فرآیند اجتماعی، توسعه نظام نظارتی مشارکتی از طریق تشکیل گروه‌های داوطلب مردمی تحت عنوان طرح نظارت همسایگی است که با نظارت غیررسمی بر معابر، هزینه‌های ارتکاب جرم را افزایش می‌دهد.

در مرتبه بعد، ارتقای کیفیت فضای شهری و اصلاح نظام کالبدی بافت ناکارآمد دردشت باید به عنوان بستر ساز اقدامات اجتماعی عمل کند. برای این منظور، بهبود سیستم نورپردازی معابر با تمرکز بر نقاط بحرانی و کور تاریخی از طریق اجرای

طرح شب‌های روشن ضرورت دارد. این اقدام کالبدی با افزایش سرانه فضاهای سبز محله‌ای در قالب پارک‌های موضوعی کوچک‌مقیاس در زمین‌های بایر رهاشده، مانع از تجمع بزهکاران در فضاهای رهاشده می‌شود. افزون بر این، بازنگری در مدیریت فضاهای عمومی از طریق استقرار نگهبانان محلی آموزش‌دیده و مربیان اجتماعی، پویایی فضایی را به محله بازمی‌گرداند. هم‌زمان با این اقدامات، اصلاح نظام دسترسی‌ها، رفع گره‌های نفوذناپذیری کالبدی و ساماندهی معابر بن‌بست از طریق پروژه‌های موضعی نوسازی، بدون آسیب به هویت تاریخی بافت، دسترسی نیروهای امدادی و گشت‌های انتظامی را تسهیل کرده و فرصت‌های فرار را از عاملان مخل امنیت سلب می‌کند.

با توجه به تأثیر عمیق ابعاد زمان و مکان بر میزان آسیب‌خیزی محله دردشت، مدیریت هوشمند و پویای فضا در طول شبانه‌روز اهمیت مضاعفی می‌یابد. به منظور پاسخ به این نیاز، تهیه نقشه‌های جرم‌خیزی دیجیتال تحت سامانه اطلاعات جغرافیایی که به طور مستمر به‌روزرسانی شوند، به پلیس و شهرداری اجازه می‌دهد تا گشت‌های انتظامی هوشمند خود را در ساعات بحرانی یعنی بین ساعت ۲۰ الی ۴ بامداد در کانون‌های داغ محله مستقر سازند. همچنین نصب سیستم‌های روشنایی هوشمند با قابلیت تنظیم شدت نور بر اساس ساعات شبانه‌روز و تردد عابران، راهکاری کارآمد برای مدیریت مصرف انرژی و حفظ امنیت است. فعال‌سازی شبانه بافت از طریق ارائه تسهیلات و طرح‌های تشویقی به کسبه برای بازنگه‌داشتن مغازه‌ها در ساعات پایانی شب، تداوم فعالیت را تضمین کرده و با تقویت چشم‌های خیابان، نظارت طبیعی را به حداکثر می‌رساند. این امر با طراحی پویاگونه فضاهای عمومی که قابلیت تغییر کاربری در ساعات مختلف شبانه‌روز را دارند و نیز ایجاد ایستگاه‌های چندمنظوره که در روز خدمات گردشگری و در شب خدمات انتظامی ارائه می‌دهند، تکمیل می‌شود. در نهایت، برای تبیین دقیق جایگاه بافت ناکارآمد دردشت در برنامه‌ریزی راهبردی اصفهان، استقرار یک نظام پایش و ارزیابی مستمر اجتناب‌ناپذیر است. تدوین شاخص‌های بومی برای سنجش چندبعدی ناکارآمدی و تهیه بانک اطلاعاتی پویا از ویژگی‌های کالبدی-اجتماعی محله، پایه‌ای علمی برای مداخلات آینده فراهم می‌سازد. در این مسیر، طراحی اپلیکیشن گزارش‌دهی مردمی تحت عنوان دردشت من، بستر مناسبی برای مشارکت فعال ساکنان در اعلام مشکلات کالبدی و موارد مشکوک آسیب‌زا ایجاد می‌کند. اجرای پروژه‌های پیشگیری از جرم از طریق طراحی محیطی و برگزاری کارگاه‌های آموزشی مرتبط برای کسبه و معتمدین، آگاهی جامعه محلی را برای صیانت از قلمروهای خود افزایش می‌دهد. الزام شهرداری به پیوست کردن مطالعات پی‌آمد اجتماعی برای تمام پروژه‌های عمرانی، از بروز اثرات منفی ناخواسته جلوگیری کرده و تضمین می‌کند که بازآفرینی در جهت بهبود واقعی کیفیت زندگی حرکت کند. در پایان، پیشنهاد می‌گردد مدیریت شهری اصفهان، محله دردشت را به عنوان یک آزمایشگاه زنده برای اجرای این مدل یکپارچه بازآفرینی جامعه‌محور در نظر گرفته و با تسهیم تجرب حاصل از آن، چارچوبی کارآمد برای نجات سایر بافت‌های تاریخی و ناکارآمد کشور ارائه دهد.

منابع و مآخذ

۱. بحرینی، سیدحسین. (۱۳۹۳). مبانی نظری بازآفرینی شهری. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۲. پوراحمد، احمد؛ و حبیبی، سیدمحسن. (۱۳۸۶). بررسی فرسودگی شهری در محله‌های اصفهان. مجله شهرسازی ایران، ۱۰(۲)، ۷۵-۹۲.
۳. حسینی، محمدرضا؛ شریفی، علی؛ و رستمی، فرهاد. (۱۳۹۹). تحلیل اثرات اجتماعی فرسودگی شهری در محلات ناکارآمد. پژوهش‌های اجتماعی ایران، ۱۴(۱)، ۱۰۱-۱۲۰.
۴. حکمت‌نیا، حسن. (۱۴۰۲). بازآفرینی شهری با تأکید بر ذهنیت کارشناسان از آسیب‌های حاصل از بافت‌های فرسوده (مطالعه موردی: شهر زنجان). فصلنامه جغرافیا، ۲۰(۷۵)، ۱-۲۵.
۵. خانی، محمد. (۱۳۹۷). رویکردهای نوین بازآفرینی شهری در ایران. مجله جغرافیا و برنامه‌ریزی، ۲۲(۴)، ۱۰۱-۱۲۰.
۶. رستمی، فرهاد؛ و شریفی، علی. (۱۳۹۶). تأثیر سرمایه اجتماعی بر کیفیت زندگی در محلات فرسوده شهری. مجله جامعه‌شناسی ایران، ۱۸(۲)، ۳۳-۵۸.
۷. رضوی، سیدعلی؛ و اکبری، نعمت‌الله. (۱۴۰۱). تحلیل نقش بیکاری در بروز آسیب‌های اجتماعی محلات شهری. پژوهش‌های اجتماعی ایران، ۱۶(۲)، ۵۵-۷۴.
۸. سرمد، زهره؛ بازرگان، عباس؛ و حجازی، الهه. (۱۳۹۸). روش‌های تحقیق در علوم رفتاری. تهران: انتشارات سمت.
۹. صبور، مرتضی؛ و حسینی، سیدعلی. (۱۴۰۳). شناسایی کلان‌روندهای مؤثر بر بازآفرینی پایدار کلان‌شهر مشهد. تحقیقات شهرسازی و فضای شهری مشهد، ۳(۲)، ۴۵-۶۸.
۱۰. صالحی، ناصر؛ و رضویان، محمدتقی. (۱۴۰۱). بازآفرینی شهری و نقش آن در کاهش آسیب‌های اجتماعی محلات قدیمی. فصلنامه برنامه‌ریزی شهری، ۱۲(۳)، ۵۵-۷۴.
۱۱. محمدحسینی ترامونی، سجاد؛ پورپیرعلی، علیرضا؛ و اکبرنژاد، پویا. (۱۴۰۴). نابرابری فضایی و آسیب‌های اجتماعی نوپدید؛ بازآفرینی شهری به مثابه راه حل یا بازتولید مسئله؟ دومین همایش ملی آسیب‌های اجتماعی-فرهنگی-رفتاری، تهران.
۱۲. مقصودی، مریم؛ و فصیحی، سحر. (۱۴۰۲). واکاوی بازآفرینی شهری با تأکید بر مطالعات موردی در ایران. کنفرانس ملی شهرسازی و معماری دانش‌بنیان. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
۱۳. معروف‌نژاد، عباس. (۱۴۰۰). تحلیل و رتبه‌بندی بافت‌های ناکارآمد شهری از منظر شاخص‌های اجتماعی. پژوهشنامه شهرسازی پایدار، ۸(۳)، ۱۱۵-۱۳۲.
۱۴. ناصری، مریم. (۱۳۹۵). ارزیابی راهبردهای مشارکتی در بازآفرینی بافت‌های ناکارآمد. مطالعات شهر ایرانی-اسلامی، ۵(۱)، ۸۷-۱۰۶.
۱۵. نیکوئی، علیرضا؛ و رضازاده، سیامک. (۱۳۹۸). کاربرد GIS در تحلیل فضایی آسیب‌های اجتماعی شهری. فصلنامه پژوهش‌های جغرافیایی، ۳۳(۳)، ۱۴۵-۱۶۲.

16. Bahrainy, Hossein., & Aminzadeh, Behnaz. (2007). The concept of urban decay: An analysis of old neighborhoods in Iranian cities. Urban Design International, 12(1), 27-40.

17. Bhanye, James. (2026). Evaluating waste management practices in informal settlements: A case study of Delft South, Cape Town (Doctoral dissertation). Stellenbosch University.

18. Bottero, Marta., Datola, Giulia., & Monaco, Roberto. (2020). Urban regeneration and participatory planning: A multidimensional evaluation framework. *Journal of Urban Design*, 25(3), 1–20.
19. Braun, Virginia., & Clarke, Victoria. (2006). Using thematic analysis in psychology. *Qualitative Research in Psychology*, 3(2), 77–101.
20. Creswell, John W., & Plano Clark, Vicki L. (2017). *Designing and conducting mixed methods research* (3rd ed.). Thousand Oaks, CA: Sage.
21. De Vaus, David. (2013). *Surveys in social research* (6th ed.). London: Routledge.
22. Della Spina, Lucia., Fazio, Giuseppina., & La Rosa, Daniele. (2025). Urban regeneration: Economic and social impacts of a multifunctional infrastructure. *Buildings*, 15(3), 466.
23. Goodchild, Michael F. (2018). Reimagining the history of GIS. *Annals of GIS*, 24(1), 1–8.
24. Greenberg, Stephanie W., & Rohe, William M. (1984). Neighborhood design and crime: A test of two perspectives. *Journal of the American Planning Association*, 50(1), 48–61.
25. Heath, Sarah C., et al. (2022). Exploring the social dynamics of urban regeneration. *Journal of Urban Affairs*, 44(5), 789–808.
26. Kvale, Steinar., & Brinkmann, Svend. (2015). *InterViews: Learning the craft of qualitative research interviewing* (3rd ed.). Thousand Oaks, CA: Sage.
27. Mercader-Moyano, Pilar., et al. (2021). Urban and social vulnerability assessment in the built environment. *Sustainability*, 13(4), 2005.
28. Mesta, Carlos., Cremen, Gemma., & Galasso, Carmine. (2022). Urban growth modelling and social vulnerability assessment for a hazardous Kathmandu Valley. *Scientific Reports*, 12, 5341.
29. O’Sullivan, Siobhán., et al. (2024). Regeneration in vulnerable communities: Resident and stakeholder perspectives. *Social Inclusion*, 12(1), 44–60.
30. Piasek, Grzegorz. (2022). Urban regeneration as a booster for social capital? The role of social infrastructure in Barcelona. *ISOCARP Congress Proceedings*, 58, 334–348.
31. Tüzün Güner, Ayse., & Büyükşahin, Süheyla S. (2026). A Matrix-Driven Cellular Automata Model for Analyzing Urban Decay and Vitality Indicators at the Neighborhood Scale. *Buildings*, 16(8), 1528.
32. UN-Habitat. (2020). *World Cities Report 2020: The value of sustainable urbanization*. Nairobi: United Nations.

Strategic Planning for Urban Inefficient Neighborhoods Through a Spatiotemporal Assessment of Social Harms: A Case Study of Dardasht Neighborhood, Isfahan

Marziyeh Javani¹, Masoud Shafiei Dastjerdi²

1. Department of Architectural and Civil Engineering, Urban Planning, Dolatabad University, Isfahan, Iran

2. Department of Architecture and Urban Planning, DOL.C., Islamic Azad University, Isfahan, Iran (Corresponding Author)

Abstract

Urban inefficient neighborhoods, characterized by physical deterioration, managerial deficiencies, and socioeconomic vulnerabilities, are disproportionately exposed to the emergence and persistence of social harms. The Dardasht neighborhood in Isfahan represents one such urban area, exhibiting diverse patterns of social problems. However, the relative contributions of physical, managerial, and socio-cultural factors to mitigating these harms, as well as their spatiotemporal distribution, remain insufficiently understood. Accordingly, this study aims to develop a strategic planning framework for urban inefficient neighborhoods through a spatiotemporal assessment of social harms in the Dardasht neighborhood of Isfahan. This research adopted a mixed-methods (quantitative–qualitative) approach and employed a researcher-developed questionnaire to examine the relationships between physical, managerial, and socio-cultural dimensions as independent variables and the reduction of social harms as the dependent variable. The study population consisted of residents of the Dardasht neighborhood, who were selected using simple random sampling. The collected data were analyzed using parametric statistical techniques and specialized analytical software to identify the spatial and temporal patterns of social harms and to determine effective intervention strategies. The validity and reliability of the research instrument were established using rigorous scientific procedures. The findings demonstrated that socio-cultural factors, particularly life skills education and the enhancement of social capital, exerted the strongest influence on reducing social harms. With a statistically significant standardized effect coefficient of 0.502, these findings underscore the greater effectiveness of soft interventions over exclusively physical and infrastructure-oriented strategies. Furthermore, promoting community participation, implementing educational programs focused on life skills and civic education, and strengthening residents' sense of place attachment were found to contribute to the creation of safer, more vibrant urban environments while reducing the incidence of social problems, including violence, substance abuse, theft, and minor criminal offenses. Overall, the results highlight the necessity of a paradigm shift in urban planning—from a predominantly physical regeneration approach toward a comprehensive, community-centered planning model that integrates social, cultural, and spatial dimensions to achieve sustainable regeneration in urban inefficient neighborhoods.

Keywords: Urban Inefficient Neighborhoods, Social Harms, Strategic Planning, Spatiotemporal Analysis, Geographic Information Systems (GIS), Dardasht Neighborhood, Isfahan
